موضوع: کاربرد علم عرفی و اطمينان آور در اعتقادات

دیدگاه مرحوم شیخ انصاری در بخش دوم اعتقادات

مرحوم شیخ انصاری، اعتقادات را به دو دسته تقسیم فرمودند: اعتقاداتی که وجوب آنها مبتنی بر علم نیست و آن اصول دین مانند اصل توحید، نبوت، امامت و معاد است و دسته دوم اعتقاداتی که وجوب آنها مبتنی بر علم است، یعنی آن گاه واجب می شود که آن را بداند، مانند تفاصیل برزخ. مثلا اعتقاد به اینکه صراط وجود دارد، واجب است اما اینکه خصوصیات آن کدام است، واجب نیست.

به عبارت دیگر این دو دسته اعتقادات این گونه است: دسته اول اعتقاداتی است که اسلام و ایمان فرد دایر مدار آنها است، یعنی بدون آنها فرد نمی تواند مسلم و مومن باشد. و دسته دوم اعتقاداتی است که اسلام و ایمان دایر مدار آنها نیست .

دیدگاه مرحوم شیخ در مورد حجیت ظنون خاصه در قسم اول اعتقادات مورد بررسی قرار گرفت. اکنون به دیدگاه ایشان درباره قسم دوم اعتقادات می پردازیم.

نکته اول این که در این دسته از اعتقادات، تحصیل علم واجب نیست، زیرا طبق قاعده، هر جا که وجوب حکمی مشروط به امری باشد تحصیل آن امر بر مکلف واجب نیست، مانند حج که وجوب آن مشروط به استطاعت است و کسب استطاعت بر فرد واجب نیست، اما اگر فرد مستطیع شد آن گاه حج بر او واجب می شود. و یا وجوب زکات مشروط به رسیدن به حد نصاب است، و دست یابی به حد نصاب بر فرد واجب نیست .

سوالی که در این دسته از اعتقادات مطرح می شود این است که اگر برای فرد ظن حاصل شد آیا اعتقاد به آن بر فرد جایز و واجب است یا نه؟ مرحوم شیخ می فرماید نظریه مشهور علمای شیعه این است به ظواهر و خبر واحد در اعتقادات نمی توان تمسک کرد زیرا ظنی هستند. شهید ثانی در «المقاصد العلیه»[[1]](#footnote-1)،در خصوص خبر واحد در اعتقادات فرموده است: حتی در فروع نیز برخی خبر واحد را معتبر نمی دانند چه رسد به مساله اصول. از شیخ طوسی در کتاب «عده الاصول» نیز استفاده می شود که ایشان معتقد به اتفاقی بودن عدم جواز به خبر واحد در اعتقادات هستند.[[2]](#footnote-2) مرحوم شیخ از کتاب «سرائر» ابن ادریس حلی به نقل از سید مرتضی نقل می کند که فرموده است: اختلافی نیست که به خبر واحد در اصول دین نمی توان استناد کرد[[3]](#footnote-3).

مرحوم شیخ سپس در نقد دیدگاه مشهور می فرماید: اگر مقصود شما از عدم جواز تمسک به خبر واحد در اعتقادات این باشد که تصدیق علمی به خبر واحد ممکن نیست، که اصلا سالبه به انتفاع موضوع است. کما اینکه تصدیق ظنی هم هست و نمی توان گفت کسب این تصدیق حرام است زیرا این تصدیق وجود دارد. اگر مراد شما از عدم جواز، جایز نبودن تدین به آن است، این مدعی صحیح نیست، زیرا برای کسی که قائل است ایمان صرفا تصدیق قلبی است، این سخن پذیرفته شده است اما در مورد کسی که ایمان را مرکب از دو جزء تصدیق قلبی و اقرار زبانی می داند صحیح نیست، زیرا مقتضای ادله حجیت خبر واحد آن است که در موردی که عمل است پیاده شود و اقرار زبانی گونه ای عمل است. اقرار زبانی در روایات و آیات نیز آمده است. قرآن کریم می فرماید: « وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ ».[[4]](#footnote-4) مرحوم شیخ بعد می فرماید: بر اساس آنچه گفته شد حکم ظواهر قرآن کریم و احادیث متواتر نیز معلوم می شود، زیرا ظواهر در اعمال مطرح است و همان اثری که در باب فروع دین بر آنها بر می شود در اینجا نیز بار می شود.[[5]](#footnote-5)

نقد و ارزیابی

این نقد مرحوم شیخ در اینجا تمام نیست، زیرا قاعده این است که «المرکب ینتفی بانتفاء جزئه». طبق نظر کسانی که ایمان را مرکب از دو جزء می دانند اگر یک جزء آن را شما درست کنید باز یک جزء آن با مشکل مواجه خواهد بود و در نتیجه باز ایمان مبتنی بر ظن شکل نخواهد گرفت. البته بنابر یک قول، نقد شیح وارد است و آن جایی است که فرد ایمان را صرفا اقرار به زبان بداند، اما این قول شاذ است.

دیدگاه صحیح درباره ایمان این است که حقیقت ایمان امر بسیط است و کانون آن دل و قلب است. قرآن کریم می فرماید: « وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإيمانُ في‏ قُلُوبِكُم‏»[[6]](#footnote-6).

در مورد اقرار به زبان که در روایات و آیات بیان شده باید دانست که این مساله جزء حقیقت ایمان نیست، بلکه مربوط به اظهار آن است که آثار فقهی و اجتماعی بر آن بار می شود. عمل به جوارح نیز جز ایمان نیست، بلکه از ثمرات آن است. علامه طباطبایی می فرماید: کسی که هیچ گونه اثری بر ایمان او وجود ندارد دروغ می گوید و در حقیقت ایمان ندارد.

حاصل اینکه مبنایی که در تمام این بحث ها اختیار شد این است که اگر ظن را مرتبه بندی کنیم و ظن قوی را همان طور عرف و عقلا می دانند جزء علم به شمار آوریم در این صورت خیلی از این مسائل به خوبی حل می شود. طبق این مبنا، خبر واحد ثقه و ظواهر وقتی ظن قوی ایجاد کنند در حقیقت یکی از مراتب علم به شمار می روند.

نکته: از کلام مرحوم شیخ استفاده می شود که ایشان ایمان را غیر از علم می داند، شاهد آن اینکه اصل بحث ایشان این بود که وجوب اعتقادات دو گونه است برخی مبتنی بر علم است و برخی نیست، و این نشان می دهد که ایشان ایمان را همان علم نمی دانند.

نکته ای در مورد رابطه ایمان و علم

ما دو گونه تصدیق داریم که حکم آنها با هم تفاوت می کند: یکی تصدیق عقلی و فکری است که همان معرفت است. این تصدیق اگر جزمی است آن را علم و اگر غیر جزمی است آن را ظن گویند. مبادی این تصدیق اختیاری است اما با شکل گرفتن آن مبادی، تصدیق آن غیر اختیاری است. گونه دوم تصدیق، تصدیق قلبی که همان ایمان است. ایمان، علم نیست و کار عقل نمی باشد بلکه کار دل و قلب است. نفس در مرتبه باطن که دل نامیده می شود، گره می زند و دل می بندد و انقیاد و تسلیم به امری پیدا می کند. این گره زدن امری اختیاری است لذا تکلیف بردار است. نقش علم در اینجا این است که ایمان متوقف بر معرفت و علم است. به همین خاطر است که ممکن است کسی تصدیق علمی صد درصد داشته باشد اما دل نبندد و تسلیم نشود. قرآن کریم درباره اهل کتاب و اعتقاد آنها به قرآن کریم می فرماید: «يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ»[[7]](#footnote-7). شناخت آنها به گونه ای بود که در آیه دیگر می فرماید آنان قبل از نزول قرآن مژده آن را به کفار می دادند: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرين‏»[[8]](#footnote-8). بهترین نمونه این جریان خود ابلیس است که به لحاظ معرفتی خداوند را کاملا می شناخت « رَبِّ بِما أَغْوَيْتَني‏»[[9]](#footnote-9)« فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعين‏»[[10]](#footnote-10)، در عین حال عناد و کبر او سبب شد تسلیم نشود.

دیدگاه دوم تفصیل، از آیت الله خویی

مرحوم آیت الله خویی این دیدگاه را در کتاب «مصباح الاصول»[[11]](#footnote-11) بیان کرده اند. این دیدگاه انشاء الله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مقاصد العلیه، شهید ثانی، ص25 [↑](#footnote-ref-1)
2. عده الاصول، شیخ طوسی، ج1، ص 131 [↑](#footnote-ref-2)
3. الرسائل الشریف، سید مرتضی، ج1، ص211 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره عنکبوت، آیه 46 [↑](#footnote-ref-4)
5. فرائد الاصول، شیخ انصاری، ج1، ص556- 558 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره حجرات، آیه 14 [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره بقره، آیه 146 [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره بقره، آیه 89 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره حجر، آیه 39 [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره ص، آیه 82 [↑](#footnote-ref-10)
11. مصباح الاصول، آیت الله خویی، ج2، ث 236-237 [↑](#footnote-ref-11)